

سرمایه‌داری بر اقتصاد بازار غلبه می‌کند

عقیده عمومی در مورد سرمایه‌داری آن‌قدر ناخوشایند است که محکومیت آن و کلیه آثارش مورد توافق قرار گرفته است و تقریباً این امر رکن ضروری و تشریفاتی بحث را تشکیل می‌دهد.

ی.آ. شومپتر^۱

اقتصاد در پایان هزاره دوم با شدت بیشتر همان‌طور که در مورد دورانهای قبل نیز صادق بود، بر زندگی بشر تسلط یافته است. تمدن صنعتی، چشم‌اندازهای پیش‌بینی نشده‌ای را ایجاد کرده است. ما قوی‌تر و ثروتمندتر شده‌ایم، و این فرایند همچنان ادامه دارد. برای اولین بار در تاریخ، وقوع انقلابی در زیرساختهای اقتصاد، استاندارد زندگی را برای اکثریت جامعه افزایش داده است برخلاف گذشته که فقط برای اقلیتی ممتاز وضع بدین منوال بود. در گزارش بهار ۱۹۹۷ صندوق بین‌المللی پول^۲، برای همان سال، رشد اقتصادی جهانی‌ای معادل ۴/۴ درصد پیش‌بینی کرد که بالاترین میزان رشد اقتصادی در طی ده سال گذشته بوده است. این گزارش همچنین توسعه اقتصادی گذشته را نیز فوق‌العاده توصیف کرد. از ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۷ تولید کالاها و خدمات از پنج بلیون دلار به ۲۹ بلیون دلار افزایش یافته است. در زمان کوتاه نه ساله بین ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹، اقتصاد آن‌چنان رشد کرده است که از اول تاریخ بشریت

1. J. A. Schumpeter
2. Internationale Währungsfonds (IWF)

تا شروع دهه مزبور رشد نموده بود. بین ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۵ میانگین طول عمر در جهان از ۴۷ به ۶۴ سال افزایش و همچنین نرخ بی‌سوادی کاهش یافت. کیفیت تغذیه نیز در کل بهبود یافته بود.^۱

با وجود این، توصیف بالا یک روی سکه را نشان می‌دهد. ثمره انقلاب صنعتی به هیچ‌وجه فقط امید و ثروت نبوده است. قابل انکار نیست که انقلاب صنعتی از دو‌یست سال پیش تاکنون با خطرات عظیمی مرتبط بوده است. اساساً مسیر توسعه انقلاب صنعتی به طرز جدایی‌ناپذیری با استثمار بخش بزرگی از جهان غیراروپایی همراه بوده است. بخش غیراروپایی نقش منطقه فروش را برای محصولات ابرقدرت آن دوره یعنی انگلیس و بعدها دیگر کشورهای اروپایی ایفا می‌کرد. جنگ‌هایی که برای افزایش فایده و بهره‌وری اقتصادی از آن زمان به بعد رواج یافتند، در اروپا فقط به این دلیل مورد توجه قرار نگرفتند که کشورهایی غیر از اروپا از آنها رنج می‌بردند - کشورهای توسعه‌نیافته در نقاط دوردست. این روند سرانجام در پایان سده گذشته تغییر یافت، زمانی که تقریباً کل سیاره به مستعمره‌های زیر یوغ قدرتهای اروپایی تقسیم شده بود. حال، خود این قدرتها شروع به رقابتی سخت با یکدیگر نمودند. هرچه قدرت اقتصادی آلمان افزایش می‌یافت، به همان میزان سهم ابرقدرت انگلیس از تجارت باید کاسته می‌شد. در شرایط تازه به وجود آمده، انگلیس دست به کاری غیرقابل پیش‌بینی زد: با دشمنان دیرینه‌اش یعنی فرانسه و روسیه علیه قدرت تازه یعنی آلمان هم‌پیمان شد^۲ و این موضوع نقطه عطفی به حساب آمد. برای اولین بار در اروپا، نظام اقتصادی موجب شد که پیشرفت یکی سبب ضرر دیگری شود و این امر آغازگر درگیریهای نظامی سنگین شد. به این ترتیب عوامل اقتصادی مستقیماً باعث جنگی شد که از نظر آثار ویرانی، خانمان‌براندازتر از جنگ جهانی اول بود؛ شروع جنگ جهانی دوم فقط بر اساس علل خارجی رقابت اقتصادی بین ملتها نبود،

۱. مقایسه کنید با:

Lester R. Brown: in: *Die Zukunft des Wachstums* (Worldwatch Institute Report, p. 13).

۲. مقایسه کنید با:

Eric Hobsbawm: *The Age of Empire*, p. 320.

بلکه این بار، از هم گسیختگیهای اجتماعی داخلی نیز اضافه شد. بیکاری در دهه ۱۹۲۰ و بحران اقتصادی ۱۹۲۹ خمیرمایه ناآرامیهایی را ایجاد کردند که جنون سیاسی را تقویت نمودند.

اقتصاد صنعتی برای بشر بزرگترین فرصتها را ایجاد کرد، اما در عین حال مسبب مستقیم یا غیرمستقیم وحشتناکترین فجایع بود. این دو وجهی بودن نشان می‌دهد که اقتصاد جدید اساساً با بقیه دستاوردهای عصر جدید مانند دستاوردهای فناوری جدید تفاوت ندارد؛ مانند دینامیت که هم می‌توان آن را در استخراج معادن به کار برد و هم از آن بمب ساخت؛ یا انرژی هسته‌ای که می‌شود از آن در راستای تولید انرژی و همچنین برای قتل عامهای بزرگ استفاده کرد. فناوری به سهم خود همیشه و مجدداً به ابزار شدیدترین حملات تبدیل شده است. در حال حاضر، جنبشهای بین‌المللی‌ای به وجود آمده‌اند که نبرد «لودیتها»^۱ را در اوایل سده گذشته^۲ علیه پیشروی فناوری ادامه می‌دهند؛ جنگی که با ترقیات فناورانه مقابله می‌نماید.^۳

این نبرد تا زمانی مجاز است که در راستای مبارزه با سوءاستفاده از فناوری باشد. اعتراضات جهانی علیه میزان تلفات مینهای جنگی، آلودگی، تشعشعات مضر به علت غنی‌سازی، عواقب تغییر دما و ... اساساً به علت ضایعات و خسارات فناوری برای بشر به وجود آمده‌اند. نبرد علیه این غده‌ها فقط باعث جلوگیری از خسارات بیشتر می‌شود. اما باید این را دانست که برای جلوگیری از سوء استفاده راه‌حلی وجود ندارد یا نمی‌توان راه‌حلی اساسی پیدا نمود. حتی در جامعه‌ای که از حرکت باز نگه داشته شده و در آن، قانون، پیشرفت فناوری را منع کرده است، باز نمی‌توان جلو فردی را گرفت که با چاقو مرتکب قتل نشود. کسی که بخواهد جلو سوء استفاده از فناوری را بگیرد، باید نه تنها فناوری، بلکه طبیعت انسان را نیز از بین ببرد.

1. Ludditen

۲. منظور قرن هجدهم می‌باشد - م.

۳. مقایسه کنید با:

Kirkpatrick Sale: *Résistances américaines aux nouvelles technologies*, in: *Le Monde diplomatique*, février 1997, p. 27.

پس نمی‌توان فناوری را به منزله بزرگ‌ترین دستاورد برای استفاده انسان و همچنین به مثابه تهدیدی بزرگ برای او از هم تفکیک نمود. کسی که درباره خطرات استفاده از فناوری هشدار می‌دهد، در عین حال می‌تواند مواهبی را که می‌شود از آن به دست آورد نیز در نظر بگیرد. می‌دانیم که امروزه انسان بر سر دوراهی قرار دارد. تمدن صنعتی ابزار فنی لازم را برای نابودی خود در اختیار دارد، اما از طرف دیگر هیچ شکی نیست که فقط با استفاده درست از فناوری امکان حل مشکلات وجود دارد. کسی که بچه را در آب وان غرق می‌کند و به عبارتی فناوری را صرفاً مورد حملات خود قرار می‌دهد، در حال جنگیدن با بشریت است.

فناوری به خودی خود خنثی است - مانند طبیعت که انسان از قوانین آن استفاده می‌کند. «بد» یا «خوب» زمانی مطرح می‌شود که انسان آن را به کار می‌برد. دقیقاً همین امر شامل زیربنای اقتصاد جامعه صنعتی نیز می‌گردد. با نگاهی به تاریخ دو بیست ساله توسعه صنعتی به دوره‌هایی برمی‌خوریم که در آن استثماری وحشتناک رخ داد و در کنار آن سطح بالایی از صلح اجتماعی و عدالت نیز تحقق یافت. هر دو بر یک نظام مشترک بنیان‌گذاری گردیده‌اند و آن هم چیزی نیست جز اقتصاد بازار. از قرار معلوم، از دو سو، اقتصاد بازار و فناوری دارای تشابه هستند، هر دو افق نویدبخشی از آمال و آرزو را به رویمان می‌کشایند و در عین حال می‌توانند زیانهای شدیدی به وجود آورند.

بنابراین تعجیبی ندارد که این دوگانگی به زودی مفاهیمی را دربر گرفت. جوهره ذاتی تمام اشکال منفی و زیانهای اجتماعی اقتصاد جدید در یک واژه اصلی به نام سرمایه‌داری خلاصه گردید. از زمانی که اقتصاد جدید زندگی دولتها را زیر و رو کرد در این کلمه جمیع هیجانات احساسی که توانستند طی دو بیست سال بی‌عدالتی و سوءاستفاده‌گری تحریک شوند، جمع گردیده‌اند. به این ترتیب همان‌طور که از شومپتر در جملات آغازی نقل کردیم تقریباً اجباری فکری ایجاد شده است که تمام فساد و بدی جامعه جدید را در سرمایه‌داری جستجو کنیم. تعجیبی ندارد که نقد سرمایه‌داری اغلب در حدی سطحی و مد‌گرایانه باقی مانده

است؛ از این رو کاستن از واکنشهای هیجانی بدون صرف هزینه فکری که در اثر تفاوت‌گذاری بین به‌کارگیری عاقلانه اقتصاد و آشکال زیان‌آور اجتماعی آن ایجاد می‌شود، مورد نیاز است. مطمئناً اقتصاد بازار و سرمایه‌داری در عمل با مرزهای مشخص از یکدیگر قابل تفکیک نیستند - در اینجا مرزهای جاری و روانی، دقیقاً مثل مرز بین استفاده از انرژی هسته‌ای در طب و استفاده از آن در غنی‌سازی مواد رادیواکتیو قابل شکاف و حتی نصب آن در کلاهکهای موشکی وجود دارد. البته این مرزهای روان برای ملزومات فناوری معتبرند و مطمئناً نه برای آثار اجتماعی آنها؛ زیرا هیچ‌کس درباره منحوس بودن استفاده از بمبهای اتمی شکی ندارد.

اقتصاد بازار و سرمایه‌داری سازوکارهای اقتصادی یکسانی را پیش‌شرط خود قرار داده‌اند و این دو هم دارای مرزهای روان هستند؛ زیرا سرمایه‌داری شکلی فرسوده و غیراجتماعی از اقتصاد بازار است. اما اینجا هم تضاد آثار را به وضوح تمام می‌توان دید - بهره‌برداری و فایده فوق‌العاده تاریخی که جوامع از اقتصاد بازار اجتماعی داشتند در تقابل با استثمار، انقلاب و جنگ که سرمایه‌داری غیراجتماعی ایجاد می‌کند.

امروزه یکی از مهم‌ترین وظایف این است که سرمایه‌داری و اقتصاد بازار را در تضادهایشان با یکدیگر درک و امکانات یکی را با خطرهای دیگری روبه‌رو کنیم. همان‌طور که فناوری گامی در شناخت طبیعت است، اقتصاد بازار مردم‌سالار نیز مرحله‌ای در توسعه اقتصاد است. هیچ‌کدام از این دو بدون اینکه تمدن صنعتی شده به خطر بیفتد قابل برگشت نیستند. اکثر منتقدان سرمایه‌داری این نکته اساسی را نادیده گرفته‌اند. نقد سرمایه‌داری با بیماری اصول‌گرایی و جهان‌بینی مواجه شده است. منتقدان در همان زمان که به درستی انگشت روی زخمهای اقتصاد بازار می‌گذارند، چشم‌پسته خدمات تاریخی و منحصر به فرد آن را نادیده می‌گیرند. منتقدان بعضاً و عمداً این واقعیت انکارناپذیر را می‌پوشانند که همکاری مردم‌سالارانه از طریق اقتصاد بازار در آن مقیاس توانست تجهیز شود که قبل از آن به وسیله هیچ

نظام اقتصادی دیگری تحقق پیدا نکرده بود. ما به مخالفان فناوری که به جای انتقاد از رشد ناهماهنگ و استفاده غیراجتماعی، جنبه‌های مثبت عصر حجر را تعریف می‌کنند، می‌خندیم. به همین ترتیب نیز منتقدان اصول‌گرای ساده‌انگار سرمایه‌داری عمل می‌نمایند. آنان نوعی از اقتصاد دوران حجر را در نظر دارند که می‌خواهند همراه با سرمایه‌داری، آزادی فردی، بازدهی شخصی و مسئولیت را از بین ببرند، موضوعی که تازه اقتصاد بازار آن را ایجاد کرده است.^۱ توسعه پیراهه و ناهنجاریهای اقتصاد صنعتی فقط زمانی مصممانه برطرف می‌گردند که ما با همان سماجت نقاط مثبت و دستاوردهای غیرقابل انکار آن را حفظ نماییم.^۲

از طرف دیگر تهدید سرمایه‌داری غیراجتماعی صرفاً تهدیدی حقیقی است، حداقل همان قدر خطرناک است که رشد لجام‌گسیخته فناوری برای آینده بشریت خطرناک می‌باشد. از این رو تکلیف ما به دو بخش تقسیم می‌شود. از یک طرف باید

۱. مفهوم اقتصاد بازار اجتماعی از آلفرد مولر-آرماک (Alfred Müller-Armack) (۱۹۰۱-۱۹۷۸)، جامعه‌شناس و اقتصاددان نشئت گرفته است که به منزله معاون ارهارد (Erhard) برای امور اروپا فعالیت می‌کرد. او در صدد بود که «اصل آزادی در بازارها را با برابری اجتماعی پیوند دهد» (Wirtschaftsordnung und Wirtschaftspolitik, Bd. 4, 2, Bern 1976, S. 237).

۲. نقد اصول‌گرا معمولاً از این طریق مشخص می‌شود که نقاط ضعف را جانشین نقطه ضعف نه چندان بزرگ‌تری می‌کند. در مورد سرمایه‌داری و اقتصاد بازار به‌سادگی ممکن است که به نقد اصول‌گرا وارد شویم؛ زیرا هر دو در تضاد قطبی قرار ندارند. در عمل، هر دو نوع در طول یک قطب قرار دارند (حتی وقتی تفاوت بین فناوری مفید و مضر اجتماعی در میان باشد). برای بعضی، این تصور که نهادهای اجتماعی به دنبال شناسایی اهداف اجتماعی صراحتاً خوب یا بد می‌باشند، سخت است اگرچه آنها از طریق مرزهای جاری با یکدیگر متصل می‌باشند. این امر برای مثال برای نهادی نظیر دولت نیز صادق است که همان‌طور که می‌دانیم می‌تواند از یک طرف هیولایی پر قدرت و از طرف دیگر نماینده عموم باشد و عموماً هر دو عامل را با درجات مختلفی در اختیار دارد. دولت به منزله هیولایی پر قدرت دارای جایگاهی است که به جای آنکه عموم را نمایندگی نماید آن را سبعمانه قربانی مقاصد خود می‌کند. اما اگر از این امر نتیجه بگیریم که انسان باید دولت را کلاً و به‌ویژه به منزله نماینده عموم از بین ببرد از بزرگ‌ترین اشتباههاست (مشهور است که مارکس نیز در این نقطه نظر تمایل به تخیل منطقی «یا این یا آن» داشت که نمی‌تواند قابل اعمال برای نهادهای انسانی باشد).

اقتصاد بازار را، که تا به حال قوی‌ترین ابزار اقتصادی برای تولید ثروت و ایجاد رفاه بوده است از انتقادهای سهل‌انگارانه محفوظ بداریم و از طرف دیگر باید با همان شدت با خوش‌بینی افراطی آن لیبرال‌های جدید مبارزه کنیم که سوء وضعیتها را از این طریق قابل اصلاح تصور می‌کنند یا اصلاً آنها را کنار می‌گذارند یا از طریق ممنوعیت تفکر به حذف آنها می‌پردازند.

برابر قرار دادن اقتصاد بازار و سرمایه‌داری نوعی تعارض تاریخی است. این حقیقت را نمی‌توان تغییر داد حتی اگر مارکس به منزله یکی از تیزبین‌ترین تحلیل‌کنندگان جامعه صنعتی مسئول آن باشد. با دقتی بی‌نظیر، مارکس دو گرایش توسعه در تمدن صنعتی را شناسایی نمود: نخست آنکه رفاه مادی بشر را به یک سطح که تا آن زمان دیده نشده بود بالا برد و دیگر آنکه برعکس، ویرانیهای اجتماعی را به وجود آورد.

مارکس آزادی انسان را از وابستگیهای اقتصادی‌اش پیش‌بینی می‌کند، البته در صورتی که فناوری و ماشین تحت شرایط صحیح به کار گرفته شوند. در غیر این صورت ماشین برعکس، انسان را در سطحی بسیار وسیع‌تر از هر زمان دیگر، به بردگی می‌کشاند.

امروزه شکی در این نیست که مراحل تکاملی جامعه در اقتصاد بازار، شرایط صحیح را در سطح بالاتری در مقایسه با اقتصاد برنامه‌ای رژیم کمونیستی، تحقق بخشیده است. با توجه به انفجار رفاه در دوره‌هایی برای اقشار وسیعی از جمعیت، که برای بعضی از کشورهای غربی ثروت بسیار را به همراه داشته، باید این امر را به منزله یک حقیقت تاریخی پذیرفت. انتقاد مارکس به سرمایه‌داری می‌تواند از این رو فقط به عنوان تشخیص توسعه بیراهه اقتصادی قانع‌کننده باشد و درمان خواسته شده مبتنی بر این امر که سرمایه‌داری و اقتصاد بازار هر دو به صورت یکسان مردودند اشتباهی فاحش به نظر می‌آید. مارکس، پزشک معالج اقتصاد، صحنه تاریخ را ترک کرده و درمان او - هر طور هم که نادرست فهمیده شده باشد - قربانیان وحشتناکی به همراه داشته اما در امر تشخیص، مثل همیشه و حتی از نو قابل طرح و بررسی است. در

پایان سده اخیر، علایم قابل مشاهده رو به فزونی گذاشته است که از شدت یافتن تنشها بین دولتها و ناآرامی درون این کشورها حکایت می‌نماید. در حالی که شکاف بین کشورهای فقیر و غنی روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شود، خیل بیکاران در کشورهای ثروتمند نیز افزایش می‌یابد.

این جوامع چگونه به این گذرگاه رسیده‌اند؟ چگونه ممکن است ابزاری که برای رفاه جامعه است به ابزاری تبدیل شود که از آن استفاده غیراجتماعی شده، به ضرر جامعه تبدیل می‌شود؟ چه سازوکاری اقتصاد بازار را فاسد می‌کند؟ این مسائل موضوع این کتاب هستند که در چهار بخش، علل اصلی این دگرگونی را تجزیه و تحلیل می‌کنند.

فصل ۱: از رقابت تا جنگ اقتصادی

در این بخش، اقتصاد واقعی یعنی جریان کالاها و خدمات، مطالعه و در ادامه نشان داده می‌شود که رقابت لجام گسیخته بین دول، تقسیم کار بین‌المللی را از بین می‌برد و از این طریق به یک اصل تبدیل می‌شود که ثروت آنها را کاهش و تنش را افزایش می‌دهد.

فصل ۲: سرمایه - دهن اصل بازدهی

در این بخش، طرف مقابل اقتصاد واقعی تحلیل می‌شود، یعنی بخش پولی که جریان واقعی را امکان‌پذیر می‌کند. این جریان نشان می‌دهد که درون دولتها، آن نیرویی که زیربنای موفقیت تاریخی اقتصاد بازار است در حال مدفون شدن است: اصل بازدهی. درامدی که حاصل از بازدهی شخصی است به نفع درامدی که انسان بدون بازدهی به دست می‌آورد، عقب‌نشینی می‌کند.

فصل ۳: مسئولیت خلع ید می‌گردد - جنگ علیه طبیعت

این بخش اثر اقتصاد حقیقی و پولی سرمایه‌داری را بر طبیعت به منزله زیربنای

زندگی بشر بررسی می‌کند. خصوصی سازی مسئولیت، نیروهای اقتصادی خصوصی را به صورت فزاینده در مقابل یکدیگر و در مقابل منافع جامعه بسیج می‌کند.

فصل ۴: آینده سرمایه‌داری - ظفر یا پایان؟

این بخش تأثیراتی را توصیف می‌کند که بخش حقیقی و بخش پولی سرمایه‌داری بر جامعه می‌گذارد.

بی‌شک رقابت مفید اجتماعی یکی از قوی‌ترین محرکه‌هایی است که استعدادها و آمادگی کار را بسیج می‌کند. جامعه‌ای که رقابت را کنار گذارد در معرض خطر متوقف شدن در سنتها و امتیازبندیهاست. رقابت، محرکی برای آزادسازی ایده‌ها و انرژی و قدرت، پیش‌برنده جهت‌نوسازی است. با اینکه این حقیقت اساسی اقتصادی در فصل ۱ بدون ابهام برجسته می‌شود، فقط نصف حقیقت گفته شده است؛ زیرا آثار مثبت آن به پیش شرطهایی بستگی دارد. اگر رقابت بدون در نظر گرفتن اهداف اجتماعی مفید به کار گرفته شود جهشی در راستای نابودی ایجاد می‌گردد، همان‌طور که این امر در حال حاضر بر اساس آزادسازی بی‌فکرانه در حال وقوع است. تقسیم بین‌المللی کار به معنی همبستگی اقتصادی بین دولتها و ریسمانی است که آنها را به یکدیگر نگه می‌دارد. رقابت لجام گسیخته، نیرویی است که این ریسمان را می‌برد و باعث بحران و منازعه می‌شود. اگر رقابت به ضرر تقسیم کار تشدید شود، تنشها افزایش خواهد یافت. در این مرحله نیز رقابت آثار مثبت به وجود می‌آورد، اما این آثار با خود میزان فزاینده‌ای از خرابی و نابودی را به دنبال می‌آورند. همان‌طور که می‌دانید صادرات آلمان اخیراً افزایش یافته و ثروتهای خصوصی داریم در حال افزایش است. در انگلیس و امریکا انعطاف‌پذیرسازی باعث پایین آمدن نرخ بیکاری به مقدار زیاد می‌شود اما هم‌زمان، عمق شکاف بین فقیر و غنی در داخل و بین کشورها در حال افزایش است.

علیه این وضعیت ناهنجار، عده‌ای از اقتصاددانان معتقدند که تعادل خودتنظیم‌کننده اقتصاد خصوصی می‌تواند مشکل‌گشا باشد و از این رو باید به میدان فراخوانده شود. «دستها کوتاه از اقتصاد!»، پیام آنان به دولت و جامعه است؛ به عبارت دیگر، آنان می‌خواهند که با کمک تنظیم‌زدایی در داخل و آزادسازی بین

کشورها حق امتیاز عموم را در برابر نفع خصوصی کنار گذارند. اما تعادل خودتنظیم‌شونده اقتصاد صنعتی سرابی بیش نیست؛ یعنی در همان لحظه که سعی بر گرفتن آن می‌کنند از بین می‌رود. اثبات این مطلب را می‌توان از عاقبت بازدهی شخصی در یک اقتصاد بازار تحول یافته به سرمایه‌داری مشاهده نمود (فصل ۲: سرمایه-دفع اصل بازدهی). تأثیرات و پیامدهای سنگین از بین رفتن بازدهی شخصی را می‌توان از یک بررسی سطحی در تاریخ مشاهده کرد. اصل بازدهی شخصی در حقیقت کمتر از پایه‌ریزی برای پویایی تمدن صنعتی نیست. انسان نمی‌تواند به اندازه کافی بر اهمیت آن تأکید نماید. در اکثر کشورهای پیش‌صنعتی اروپا، تولد در خانواده اشرافی پیش شرط راهیابی به بالاترین پستها و موقعیتهای شغلی بوده و از بازدهی شخصی در بهترین حالت به منزله چاشنی استقبال می‌شده است. زمانی که اقتصاد بازار صنعتی به وجود آمد بازدهی شخصی و استعداد، به اولویت درجه اول ارتقا یافت: اشتغال انسانها تحت عنوان مخترع، مدیر کارخانه یا کارگر به علت پیشینه خانوادگی به دست نمی‌آمد، بلکه فقط بر اساس تواناییها و مهارتهای فردی احراز می‌گردید. این جهت‌گیری جدید اساسی سرعت بهت‌برانگیزی را پایه‌گذاری نمود که صنعتی‌شدن را فقط در طی دو قرن از انگلستان به کل اروپا گسترش داد تا در نهایت به کل دنیا پرش پیدا نماید. رها کردن تولد و امتیازات به معنی گسستگی از کل گذشته است - یک انقلاب اجتماعی - گسستن از اجبار سنتها که موقعیت شغلی فرد را به وسیله تولد از پیش تعیین می‌کرد. از حالا به بعد افراد خود سرنوشتشان را به دست می‌گرفتند. وقتی بازدهی برای رسیدن به ثروت و احترام کفایت نماید دیگر کسی اصولاً از پیشرفت در جامعه بازداشته نمی‌شود. معیار جدید رقابت تحت به کارگیری بازدهی شخصی، اصلی عمیقاً مردم‌سالارانه بود که به همه افراد، امکان همکاری و پیشرفت می‌داد. بازدهی و اقتصاد بازار به این صورت از همان ابتدا با هم به صورت جدایی‌ناپذیر بوده‌اند.

اما این ارتباط به محض عقب‌نشینی اقتصاد بازار در مقابل سرمایه‌داری ضد جامعه از بین می‌رود. برای خیلی از ناظران هنوز هم این واقعیت پنهان است که سرمایه‌داری جدید برگشت به امتیازها و جنگی بی‌ملاحظه برای نگه داشتن این

امتیازهاست. از میزان تمرکز ثروت می‌توان تشخیص داد که تا چه حد بازدهی تاکنون خلع ید گردیده است. این میزان در پایان هزاره دوم به بالاترین حد خود در تاریخ بشر رسیده است. ۳۵۸ ثروتمند میلیاردی، ثروتی معادل جمع درآمد نصف انسانهای روی کره زمین که درآمدشان از نیروی کارشان تأمین می‌شود دارا می‌باشند.^۱ مطمئناً فقط تعداد کمی به طور جدی بر این عقیده خواهند بود که بازدهی این چند صد نفر ممتاز، معادل حدوداً ۲/۶ میلیارد نفر از هم‌عصران خود می‌باشد و این واقعیت که ۵۰ درصد خانواده‌های مرفه‌تر آلمانی ۹۶ درصد ثروت پولی را دارا هستند و نصف دیگر فقط ۴ درصد را در اختیار دارند،^۲ در بالاترین تضاد با موضوع اهمیت بازدهی شخصی قرار دارد. حقیقت این است که بازدهی در یک اقتصاد بازار تبدیل شده به سرمایه‌داری، دیگر آن اصل اساسی نیست. آنچه در حال حاضر در حال انجام است برگشت به دوران امتیاز است آن هم در یک سطح وسیع و باور نکردنی. نیروهای به اصطلاح خودتنظیم‌کننده در اقتصاد نتوانستند از نابودی فزاینده تعادل اجتماعی به وسیله اقتصاد پولی سرمایه‌داری جلوگیری نمایند.

افراد ناوارد، اولین موضوعی را که به سهولت تشخیص می‌دهند، چگونگی سلوک با طبیعت هنگام عبور از یک شکل اقتصادی سودمند به حال جامعه به یک فرم اقتصادی مضر برای جامعه است. در فصل سوم، «مسئولیت سلب می‌گردد - جنگ علیه طبیعت»، شرایط یک نظام اقتصادی که ارزش پولی طبیعت را با وجود رو به کاهش رفتن ذخیره مواد خام به طور فزاینده، به صفر کاهش می‌دهد بررسی می‌گردد. عده‌ای از سیاستمداران و اقتصاددانان بر این باورند که در اینجا نیز یک تعادل طبیعی به وجود خواهد آمد. قیمت کالاهای کمیاب ضرورتاً افزایش می‌یابد و در حقیقت هر چه کمیابی بیشتر باشد قیمت نیز بیشتر خواهد شد. متأسفانه در این نکته تعیین‌کننده برای آینده، نظریه و عمل اساساً هیچ چیز مشترکی با هم ندارند. بررسیهای «باشگاه رم»^۳ و همچنین دانشمندان پیشرو دانشگاه‌های امریکا در گزارش

1. Le Monde diplomatique, mars 1997, p. 2.

2. Helmut Creutz: *Das Geldsyndrom*, S. 214.

3. Club of Rome

کارشناسی خود، جهان ۲۰۰۰^۱ پیش‌بینی می‌کنند که مواد خام مهم حداکثر تا نیم قرن دیگر به پایان خواهند رسید.^۲ آیا به این دلیل قیمت‌ها شدیداً افزایش یافتند تا منابع بیشتری برای نسل‌های آینده باقی بمانند؟ از قرار معلوم اصلاً از این خبرها اثری نیست، بعضی از مواد خام مانند نفت برعکس ارزان‌تر هم شده‌اند. در حقیقت به یک برگشت از قانون کمیابی رسیده‌ایم. هرچه جنگل‌های انبوه و دست نخورده، آب شیرین، تنوع زیستی، هوای پاک و آخرین مناطقی که در آنها ساخت‌وساز نشده، کاهش می‌یابند روند نابودی‌شان نیز افزایش می‌یابد. هر دولتی امروزه می‌کوشد سهمی هرچه بزرگ‌تر از کیک که در حال کوچک شدن است، برای نیازهای خود به دست آورد.

اقتصاد بازار به خودی خود نه «بد»، نه «خوب»، نه به نفع جامعه و نه به ضرر جامعه است. اقتصاد بازار مانند فناوریهای جدید یک ابزار اقتصادی تقسیم کار و رقابت است که می‌تواند به نفع یا ضرر جامعه به کار گرفته شود. بشریت به این ابزار برای آینده به همان میزان نیاز دارد که به دستاوردهای فناورانه نیاز دارد. امروزه بشر خیلی وقت است که از مرحله آزادانه تصمیم گرفتن در مورد به کارگیری مفید یا غیرمفید این ابزار، گذشته است. اما برای اینکه بشریت بتواند به طور مفید از این ابزار در آینده استفاده کند ضروری است که در نهایت، خود را از توهم رها نماید. *اقتصاد بازار آثار مثبت خود را هیچ وقت به خودی خود یا به صورت خودکار ثابت نکرده است. هیچ فکر و اندیشه‌ای تا به حال به حد جمله اعتقادی تعادل اقتصاد بازار که به اصطلاح، خودش خود را تنظیم می‌کند یا به بیانی مصور به وسیله دستی نامرئی تنظیم می‌گردد این قدر سردرگمی و ضرر به بار نیاورده است. اگر بدون آنکه خواست و اراده جامعه تعریف شده باشد نیروهای خصوصی اقتصاد در خدمت عموم قرار گیرد، اقتصاد بازار به ابزاری ویرانگر یعنی سرمایه‌داری تبدیل می‌شود.*

1. *Global 2000*

۲. مقایسه کنید با:

Global 2000, Frankfurt a. M. 1981, S. 68.

اساساً به صورت خودکار فقط عدم تعادل ایجاد می‌گردد که در این حالت، نیروهای خصوصی اقتصاد مصرانه ضد نفع عموم رفتار می‌کنند.

سرمایه‌داری چهره زشت اقتصاد بازاری است که نفع فردی را بر نفع جمعی مرجح می‌دارد. سرمایه‌داری جنگی است بین قدرتمندان علیه ضعیفان، پول علیه بازدهی، و کل اقتصاد علیه شالوده‌های طبیعی زندگی. سؤالی که در فصل چهارم این کتاب مطرح می‌شود آن است که آیا آینده سرمایه‌داری به پیروزی منجر می‌شود یا فروپاشی و در نتیجه این سؤال فقط یک پاسخ را مجاز می‌شناسد. بدون اقتصاد بازاری مفید برای جامعه، تمدن صنعتی آینده‌ای ندارد. با سرمایه‌داری ضد اجتماع و ویرانگر طبیعت، مطمئناً این آینده در بالاترین درجه خطر است.

این امر کلاً برای سرمایه‌داری صدق می‌کند و تفاوتی ندارد که سرمایه‌داری در کجای دنیا خود را پایه‌گذاری کرده است. اساساً سرمایه‌داری غربی فقط یکی از اشکال ظاهر شده خاص آن می‌باشد. در نهایت، سرمایه‌داری به تعداد مللی که آن را تاکنون به کار گرفته‌اند چهره‌های زیادی داراست. شکل خاصی از آن را می‌توان در شرق دور، به خصوص در ژاپن مشاهده نمود. مهم این است که بر تفاوت بین سرمایه‌داری غربی و شرق دور تأکید کنیم؛ زیرا در ساختار قدرت جهانی اهمیت خاصی پیدا می‌نمایند. در حالی که جایگاه نسبی غرب از طریق سرمایه‌داری جدید از اوایل دهه هشتاد تضعیف شده در کشورهای شرقی برعکس تقویت یافته است. این ترکیب نیز با وجود ناآرامیهای چند وقت اخیر در درازمدت تغییری نخواهد داشت. اساساً در حال حاضر دوسوم ظرفیت صنعتی جهان به آسیا منتقل شده است. ژاپن که از نظر گستردگی جغرافیایی کشور بی‌اهمیتی است با ظرفیت بیش از اندازه بالای خود از صنایع در حال تولید امریکا پیشی گرفته و در این زمینه، قوی‌ترین قدرت اقتصادی جهان شده است. کسی که در مورد آینده سرمایه‌داری صحبت می‌کند نباید پس‌زمینه نوع آسیای شرقی آن را نادیده بگیرد.

تکانهای جدید در آسیا در این کشورها نیز بیدارکننده شک و تردید در مورد عدالت نظام اقتصادی موجود است. بحران در کشورهای تاکنون موفق موسوم به

«بیرها»^۱ فقط به این کشورها به گونه‌ای نافذ نشان داده است که پایه‌ریزی صنعتی می‌تواند از امروز به فردا گسسته و باز شود. از این مسئله، عدم امنیتی اساسی ایجاد می‌شود که به سؤالهای اساسی در مورد آینده جامعه صنعتی منجر می‌گردد. یکباره، نقد سرمایه‌داری به پدیده‌ای جهانی تبدیل می‌شود؛ زیرا تهدید و ناامنی نشئت گرفته از آن، تمام دنیا را به دردی مشترک مبتلا خواهد کرد.